



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۰ فروردین ۱۳۹۰

مصادف: ۵ جمادی الاول ۱۴۳۲

جلسه: ۸۲

موضوع کلی: شرائط تکلیف

موضوع جزئی: شرائط عامه

سال: دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

شرائط تکلیف:

بحث دیگری که در جلسه گذشته به آن اشاره کردیم بحث از شرائط تکلیف است به طور کلی برای تکالیف شرعیه شرائطی ذکر شده که از آن‌ها به عنوان شرائط عامه تکلیف نام می‌برند، بعضی از شرائط در تکالیف شرائط عامه هستند مثل: بلوغ و عقل، بعضی از شرائط خاصه هستند.

شرائط خاصه:

شرائط خاصه شرائطی هستند که در بعضی از تکالیف به صورت قید از طرف شارع ذکر شده‌اند: مثل استطاعت نسبت به حج یا دخول وقت در مورد نمازهای یومیه.

شرائط عامه:

شرائط عامه شرائطی هستند که در همه تکالیف شرعیه معتبر هستند مثل: بلوغ و عقل، در این بحث ما از شرائط عامه تکلیف سخن خواهیم گفت. مشهور بین فقها این است که شرائط عامه تکلیف چهار شرط هستند که عبارتند از: بلوغ، عقل، قدرت و علم.

البته قدر متیقن از شرائط عامه تکلیف بلوغ و عقل می‌باشند مشهور قدرت و علم را هم جزء شرائط عامه تکلیف می‌دانند که ما به خصوص در مورد این دو شرط؛ یعنی علم و قدرت بحث خواهیم کرد، بعضی از بزرگان شروط دیگری را هم اضافه کرده‌اند که به عنوان نمونه به کلام مرحوم کاشف الغطاء اشاره می‌کنیم.

کلام مرحوم کاشف الغطاء:

ایشان در کتاب کشف الغطاء در بحثی تحت عنوان «فی ما يتعلق بالامور العامه الجاریه فی اقسام الفقه بتمامها» چند مطلب را ذکر می‌کند که عنوان مطلب اول عبارت است از: «فی الشرائط المتعلقة بالفاعلیین»؛ یعنی از مطالب عامه‌ای که در همه ابواب فقه جریان دارد شرائطی است که مربوط به فاعلین است ایشان در شرائط مربوط به فاعلین شش امر را ذکر می‌کند که عبارتند از: بلوغ، عقل، قدرت، اختیار، معرفت و تعیین. ایشان اختیار و معرفت و تعیین را به شرائط عامه‌ای که مشهور ذکر کرده‌اند اضافه کرده و در مقابل علم را که مشهور جزء شرائط عامه تکلیف ذکر کرده جزء شرائط ندانسته است، معرفتی را که

۱. کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء، ج ۱، ص ۲۶۱ - ۲۵۱.

مرحوم کاشف الغطاء جزء شرائط عامه تکلیف دانسته غیر از علم است، منظور ایشان از معرفت این است که فاعل باید عارف به نوع عبادت یا عقد یا ایقاع و آنچه که مشابه آن‌ها است باشد؛ یعنی نوع عبادت را بداند، نوع عقد و ایقاع را بداند و این غیر از علم است چون در مورد علم سخن این است که فاعل باید علم به تکلیف داشته باشد نه معرفت نوع عبادت یا عقد یا ایقاع، پس معرفت با علم فرق می‌کند ایشان می‌گویند وجه اعتبار این شرط این است که این موافق با حکمت است - حکمت در مقابل سفاقت - اگر کسی عقد یا ایقاع یا عبادت را نشناسد عمل او، عقد او و ایقاع او یک عمل سفیهانه خواهد بود و همین قدر که یک معرفت اجمالی پیدا کند که این عبادت از غیرش تمییز داده شود یا این عقد و این ایقاع از غیرش تمییز داده شود کافی است، منظور ایشان از تعیین این است که اگر در عبادت نائب کسی واقع شد باید منوب عنه معین باشد یا اگر قرار شد از ناحیه کسی عقد یا ایقاعی را انجام بدهد آن شخص باید معین باشد یا اگر با کسی معامله‌ای را انجام می‌دهد باید آن شخص طرف معامله معین باشد پس تعیین در واقع برمی‌گردد به تعیین منوب عنه در مواردی که نایب است و تعیین شخص در مواقعی که عقد و ایقاعی را از طرف او انجام می‌دهد و تعیین خود طرف مقابل در صورتی که با کسی عقد یا ایقاعی را انجام می‌دهد، البته ذکر معرفت و تعیین در زمره امور عامه‌ای که در همه ابواب فقه جریان دارد ممکن است به عنوان شرطی از شرائط عامه نباشد؛ یعنی ایشان فقط مطالبی را که می‌تواند در همه ابواب فقه جریان داشته باشد صرف نظر از بابتی و بدون توجه به بابتی دیگر ذکر کرده است ولی به قیاس ذکر اینها در عداد بلوغ و عقل و قدرت گویا اینها را به عنوان شرائط عامه تکلیف بیان می‌کند، پس اجمالاً از ظاهر کلام مرحوم کاشف الغطاء فهمیده می‌شود که معرفت و تعیین را به عنوان شرائط عامه تکلیف ذکر کرده است.

بررسی کلام مرحوم کاشف الغطاء:

به نظر می‌رسد که ذکر تعیین به عنوان یکی از شرائط عامه تکلیف محل اشکال است چون وقتی می‌گوییم شرائط عامه یعنی هر چیزی که در همه تکالیف از ناحیه فاعلین باید رعایت شود؛ یعنی فاعل باید این شرائط را داشته باشد وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم که در هر تکلیفی بلوغ و عقل شرط است و لازم است اما رعایت تعیین در بسیاری از تکالیف سالبه به انتفاع موضوع است لذا نمی‌توان گفت تعیین یکی از شرائط عامه تکلیف است یا در مورد معرفت اینکه بگوییم معرفت یکی از شرائط عامه تکلیف است محل تأمل است چون فاعل یک فعل تا معرفت به آن فعل نداشته باشد در واقع ما نمی‌توانیم او را فاعل آن فعل به حساب بیاوریم چون فرض این است که کسی که یک کاری را انجام می‌دهد قاصد است، سخن ما در مورد نائم و مجنون و غافل نیست بلکه در مورد کسی است که وقتی فعلی را انجام می‌دهد قصد جدی بر انجام آن فعل را دارد پس ما در صورتی می‌توانیم چنین شخصی را فاعل محسوب کنیم که معرفت اجمالی به آن فعل داشته باشد با این وجود ذکر معرفت به عنوان یک شرط از شرائط مربوط به فاعل و به عنوان یکی از شرائط عامه تکلیف وجهی ندارد لذا ذکر معرفت و تعیین به عنوان شروط عامه تکلیف مخدوش به نظر می‌رسد کما اینکه مشهور و خیلی از بزرگان این دو را از شروط عامه تکلیف ندانسته‌اند.

اما در مورد اینکه آیا اختیار هم از شرائط عامه تکلیف هست یا نه؟ به نظر می‌رسد اختیار هم نمی‌تواند یکی از شرائط عامه تکلیف باشد چون وقتی ما سخن از شرائط عامه تکلیف به میان می‌آوریم؛ یعنی شرائطی که وجود آن‌ها سبب توجه تکلیف به مکلف می‌شود؛ یعنی اگر این شرائط موجود باشد تکلیف ثابت است و اگر این شرائط موجود نباشد تکلیف ثابت نیست وقتی ما می‌گوییم بلوغ یکی از شرائط عامه تکلیف است یا عقل را به عنوان یکی از شرائط عامه تکلیف به حساب می‌آوریم معنای آن این است که تکلیف فقط متوجه بالغ و عاقل است و تکلیف اصلاً متوجه غیر بالغ و غیر عاقل نمی‌شود پس شرائط عامه تکلیف یعنی شرائط و قیودی که بودندشان موجب تعلق و توجه تکلیف و نبودنشان موجب عدم توجه تکلیف می‌شود که بلوغ و عقل اینگونه‌اند- در مورد قدرت و علم اختلاف است مشهور می‌گویند: قدرت و علم هم مثل بلوغ و عقل از شرائط عامه تکلیف می‌باشند اما امام(ره) معتقدند قدرت و علم از شرائط عامه تکلیف نمی‌باشند- پس اختیار از شرائط عامه تکلیف نیست بلکه از شرائط تنجز تکلیف است و مشهور هم این را قبول دارند اگر قرار بود اختیار از شرائط عامه تکلیف باشد باید التفات هم به عنوان شرطی از شرائط عامه تکلیف ذکر می‌شد مگر شما نمی‌گویید کسی که فراموش می‌کند(ناسی) تکلیف از او برداشته می‌شود، نسیان برای شخص فراموش کار عذر است کسی که تکلیف را فراموش می‌کند تکلیف در حق او منجز نیست در حالیکه تکلیف متوجه او شده است پس تکلیف متوجه ناسی هست اما در حق ناسی منجز نیست زیرا ناسی عذر دارد حال سؤال ما این است که چه فرقی بین التفات و اختیار وجود دارد که اختیار از شرائط عامه تکلیف باشد ولی التفات از شرائط عامه تکلیف نباشد در حالیکه شما التفات را از شرائط عامه تکلیف نمی‌دانید لذا به نظر می‌رسد که مرحوم کاشف الغطاء بین شرائط توجه تکلیف و شرائط تنجز تکلیف خلط کرده است لذا مشهور اختیار را از شرائط عامه تکلیف به حساب نیاورده‌اند.

سؤال: فرق بین قدرت و اختیار چیست؟

استاد: قدرت در مقابل عجز است و اختیار در مقابل اکراه می‌باشد پس اینطور نیست که بین قدرت و اختیار فرقی نباشد و هر دو به یک معنا باشند، عجز؛ یعنی اینکه شخص، عاجز و ناتوان از انجام کاری باشد ولی اکراه؛ یعنی اینکه شخص، امر مولی را ترک کند نه به این خاطر که نمی‌توانسته آن را انجام دهد بلکه به این خاطر که دیگران به اکراه و اجبار مانع شده‌اند از اینکه امر مولی را اتیان کند پس قدرت؛ یعنی اینکه شخص، عاجز از انجام دستور مولی نیست و اختیار؛ یعنی اینکه شخص با میل خودش امر مولی را انجام می‌دهد.

قدر متیقن از شرائط عامه تکلیف بلوغ و عقل می‌باشند و ما فعلاً این دو را متعرض نمی‌شویم چون مجالی برای تعرض به مسائل مربوط به بلوغ و عقل نیست و این خودش محتاج به رساله مفصلی است که ما فعلاً به آن نمی‌پردازیم و آن را به عنوان یک امر مفروغ عنه می‌پذیریم.

کلام مرحوم نائینی در مورد شرطیت بلوغ:

در مورد شرطیت بلوغ مرحوم آقای نائینی می‌فرمایند: تکالیف شرعیه دو دسته‌اند: دسته‌ای از تکالیف شرعیه استقلالاً توسط عقل درک می‌شوند؛ یعنی عقل مستقلاً این تکالیف را درک می‌کند و نیازی به بیان شارع نیست اما بعضی از تکالیف شرعیه مستقلاً توسط عقل درک نمی‌شوند و شارع باید آن‌ها را بیان کند؛ مثلاً لزوم اطاعت خدا و رسول یک امری است که عقل استقلالاً آن را درک می‌کند اما وجوب نماز صبح در عبادیات یا حتی در غیر مستقلات عقلیه که نیاز به بیان شارع و مدد شارع دارند عقل مستقلاً نمی‌تواند آن‌ها را درک بکند، پس تکالیف شرعیه دو دسته‌اند: دسته‌ای که عقل به تنهایی می‌تواند آن‌ها را درک بکند و دسته‌ای که عقل به تنهایی نمی‌تواند آن‌ها را درک بکند، آقای نائینی (ره) می‌فرماید: بلوغ شرط آن دسته از تکالیفی است که عقل استقلالاً آن‌ها را درک نمی‌کند؛ یعنی بلوغ، در تکالیف شرعیه‌ای که توسط عقل مستقلاً درک شده باشد معتبر نیست چون وقتی عقل مستقلاً تکلیفی را برای انسان ثابت کرد آن تکلیف برای همه کسانی که قابلیت توجه را دارند ثابت است ولو اینکه بالغ هم نباشند، مرحوم نائینی حتی از این بالاتر را ادعا می‌کند و می‌گوید: در این موارد اشتراط تکلیف به بلوغ و عدم تحقق تکلیف قبل از بلوغ محال است برای اینکه بین درک استقلالاً عقل نسبت به آن تکلیف و شرطیت بلوغ منافات است چون از یکطرف عقل استقلالاً درک می‌کند که مثلاً عدل حسن است و ظلم قبیح است و از طرف دیگر اگر بخواهد شرط بلوغ را هم کنار اینها قرار بدهد اصلاً با هم سازگار نیست چون مقید کردن و محدود کردن احکام عقلیه معنا ندارد زیرا احکام عقلیه یا هستند یا نیستند، مدرکات عقلیه کلیت دارند و نمی‌توانیم بگوییم: «الظلم قبیح الا عن الصبی» چون احکام عقلیه استثناء بردار نیست پس استثناء، قید و شرط در مدرکات و احکام مستقله عقلیه معنا ندارد.^۱ به نظر می‌رسد سخن آقای نائینی (ره) صحیح باشد؛ یعنی وجهی برای اشتراط بلوغ در تکالیف شرعیه‌ای که توسط عقل مستقل درک می‌شوند وجود ندارد.

سؤال: آیا در مورد عقل هم می‌شود همین سخن را گفت؛ یعنی بگوییم تکالیف شرعیه‌ای که توسط عقل استقلالاً درک می‌شوند نمی‌توانند مقید به قید عقل شوند اما تکالیف شرعیه‌ای که به عقل استقلالاً درک نمی‌شوند می‌توانند مقید به قید عقل شوند؟ آیا می‌توانیم طبق بیان مرحوم نائینی که در شرطیت بلوغ برای تکالیف بین تکالیفی که مستقلاً توسط عقل درک می‌شوند و تکالیفی که مستقلاً توسط عقل درک نمی‌شوند فرق گذاشتند بگوییم در شرطیت عقل هم همینطور است؟

استاد: ظاهراً در مورد شرطیت عقل هم باید همان فرق را قبول کنیم الا اینکه بگوییم در جایی که عقل نباشد اصلاً عقل چنین درکی را نخواهد داشت نه اینکه بگوییم تکلیف هست اما مقید است.

بحث جلسه آینده: شرطیت بلوغ، عقل، علم و قدرت برای تکالیف بر طبق نظریه خطابات قانونیه که آیا نظریه خطابات قانونیه اینها را شرط تکلیف می‌داند یا نه؟ بحث جلسه آینده خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. اجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۵۲.